روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۸۹۲۵۴۶۷ • تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹
تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: صمیم تلفن: ۴۴۵۳۳۷۲۵
www.sharghdaily.ir
سه‌شنبه ۶ اردیبهشت ۱۴۰۱ • ۲۴ رمضان ۱۴۴۳ • ۲۶ آوریل ۲۰۲۲ • سال نوزدهم • شماره ۴۲۶۶ • ۱۲ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۰۲ • اذان مغرب ۲۰:۰۶
اذان صبح فردا ۴:۴۵ • طلوع آفتاب ۶:۱۷

# روزنامه شرق

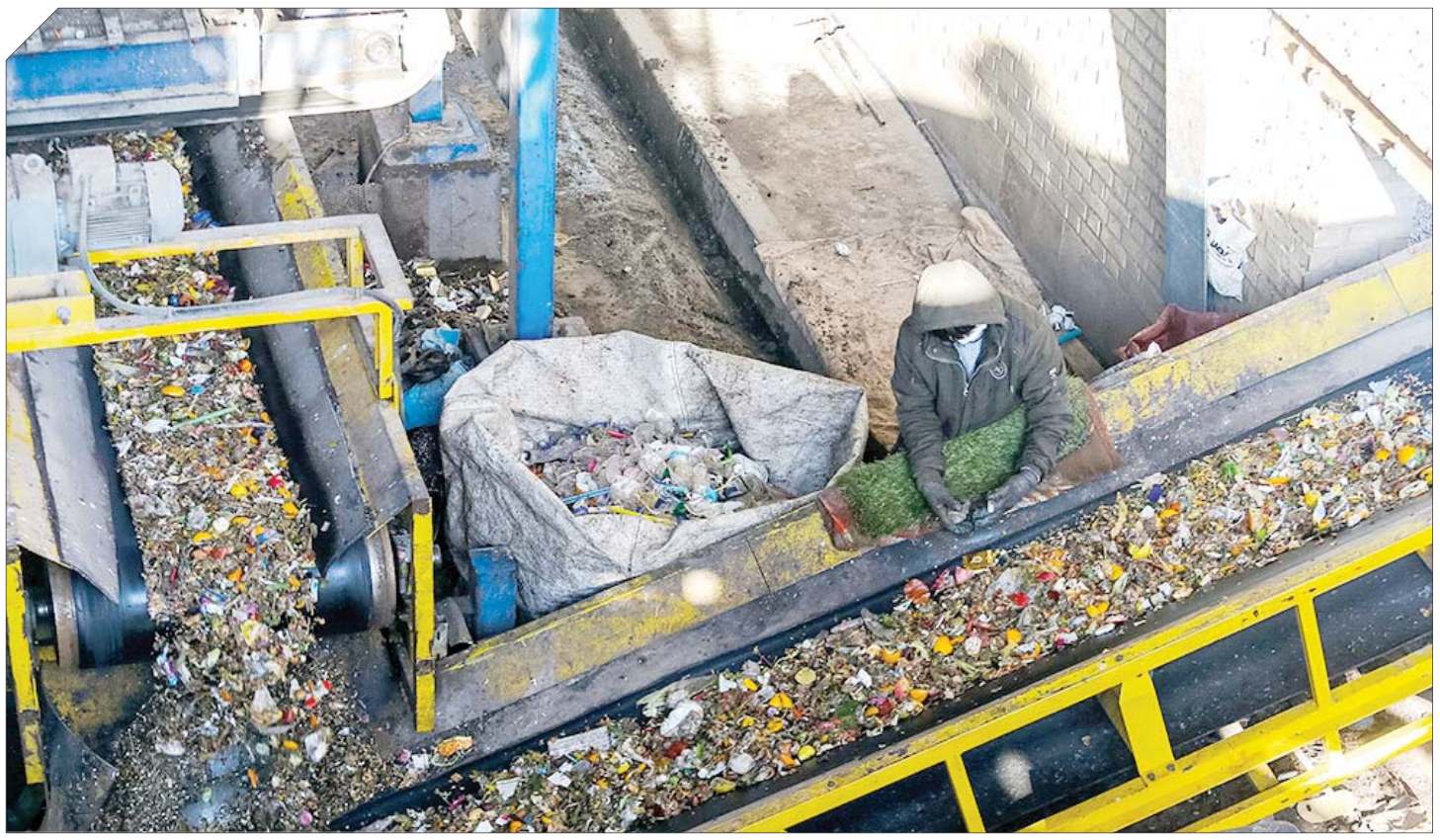

• روزانه حدود ۶۵۰ تن زباله در شهر قم تولید می‌شود که پس از جمع‌آوری از مناطق هشت‌گانه، به مجتمع فراوری پسماند البرز منتقل می‌شود.
عکس: محمد محسن‌زاده / میزان

**دیالوگ روز**

**درخت گلابی- داریوش مهرجویی - ۱۳۷۶**

محمود شایان (همایون ارشادی): به هر جا می‌نگرم، درختی رنگین می‌بینم که چون شاهزاده‌خانمی آینه به‌دست، محو تماشای خودش ایستاده و آن پرسش اساسی ابدی را تکرار می‌کند: «آینه! بگو زیباترین زن دنیا کیست؟! بهترین، بزرگ‌ترین، هنرمندترین...» باغ انباشته از تپش و نجوا و زمزمه است. لبریز از هیاهوی حیاتی مغرور! همه، جز درخت گلابی، که با بدنی خاموش و دست‌های خالی میان آن‌همه ولوله و رشد و رویش ایستاده و گوشش بدهکار به ملامت این و آن نیست! انگار شیخ پیری است نشسته در خلوت! متواضع، شکرگزار و شکیبا!

**دغدغه‌های طبیبانه**

## بدرود استاد «بهادری» عزیز

عبدالرضا ناصرمقدسی
متخصص مغز و اعصاب

در گیرودار نوشتن مطلبی در مورد نامه اخیر وزیر محترم کار درمورد پزشکان و اینکه افزایش تعرفه‌های پزشکی سبب گسترش فقر می‌شود، بودم که خبر درگذشت استاد بزرگ جناب آقای دکتر «مسلم بهادری» همه ما را در بهت فرو برد. اینکه درست دوباره در زمانی که هجمه‌ها علیه پزشکان شروع شده و سیستمی که ناتوان از بهبود شرایط است می‌خواهد بار دیگر پزشکان را به خون مردم خوردن و هزار تهمت دیگر متهم کند یکی از اسوه‌های این رشته را از دست دادیم، نه‌تنها خسران بزرگی برای جامعه پزشکی ایران و جهان محسوب می‌شود بلکه جوانان ما نیز یکی از بهترین الگوهای درست‌زیستن را و کسی که می‌توانست به وزیر محترم کار مفهوم پزشک‌بودن را خاطرنشان کند، از دست دادند.

هر کسی که استاد بهادری را از نزدیک می‌شناخت بر این موضوع صحه می‌گذارد که استاد الگویی کامل برای ایجاد انگیزه در زمانه‌ای بود که پزشکان بیش از پیش و از هر لحاظ تحت فشار و توهین و افترا بودند. شاید باید به عزیزان دولت‌نشین خاطرنشان کرد که بد نیست به دریافتی‌های پزشکان توجه کنند تا بدانند که چه تعداد از پزشکان زیر خط فقر بوده و در برابر کاری که انجام می‌دهند دستمزد آنها تا چه اندازه ناچیز است. شاید بد نباشد ببینند که در همین دو سال گذشته چه تعداد پزشک این کشور را ترک کردند زیرا دولت ما نتوانست شرایطی که پزشکان استحقاق آن را دارند فراهم کنند و حالا با این نامه‌ها و دستورالعمل‌ها فقط دارند شرایط را بر پزشکان و بالطبع وضعیت سلامت کشور تنگ و تنگ‌تر می‌کنند.

استاد بهادری عزیز برای تمام دانشجویان پزشکی به دلیل تألیفات و کتاب‌هایشان شناخته‌شده است، اما از زمانی که وارد دوره دستیاری در بیمارستان سینا شدم شناخت بسیار بهتری از این استاد فرزانه به‌دست آوردم و به دلیل مسئولیتی که در مراسم‌های مختلف این بیمارستان داشتم ارتباطم با استاد بیشتر و بیشتر شد. اینکه ایشان با کهولت سن در جلسات آموزشی شرکت می‌کردند و چقدر زیبا جلسات را پیش می‌بردند، اینکه بر خود واجب می‌دانستند که در حوزه‌های مختلف در عرصه دانشگاهی کماکان فعال باشند نه‌تنها جای تحسین بسیاری داشت بلکه بیش از پیش به من دانشجو خاطرنشان می‌کرد که استادبودن یعنی چه و یک استاد می‌تواند چه نقش مهمی در تربیت دانشجویان داشته باشد و به آنها درست‌زیستن و درست‌اندیشیدن را بیاموزد.

استاد در این خاک ماند و در این خاک رفت. یادم هست در مراسمی متنی خواندم با این عنوان که «کجا دارم که بروم؟

من برادرم را در این خاک دفن کرده‌ام، برادرزاده‌ام در کوچه پس‌کوچه‌های این خاک بزرگ می‌شود، کجا دارم که بروم؟».

پس از پایان مراسم استاد از من خواست تا این متن را با صدای خودم دوباره بخوانم و تقدیم‌شان کنم. من هم با افتخار این کار را کردم.

حالا که استاد در این خاک آرمیده است دوباره همان صدا در گوشم می‌پیچد که: «من استادم را در این خاک دفن کرده‌ام، کجا دارم که بروم؟».

**شهلا ناظریان**

# صدای افسون و طغیان درگذشت

«من دیگه نمی‌تونم بجنگم، نمی‌تونم یه بار دیگه ازت فرار کنم، من دیگه نمی‌تونم تشخیص بدم چی درسته و چی غلط. تو به جای هر دوی ما فکر می‌کنی، به جای همه ما».

یکی از دیالوگ‌های معروفی بود که «شهلا ناظریان» در نقش «الزا لاند» فیلم «کازابلانکا» خطاب به «همفری بوگارت» با صدای حسین عرفانیان، گفت و در خاطره‌ها ماندگار شد. او در شب چهارم اردیبهشت با سکته قلبی از بین ما رفت؛ اما با صدای او بسیاری از شخصیت‌ها و بازیگرهای سینمای جهان به مردم ایران معرفی شدند. او با صدای سوفیا لورن، اینگرید برگمان، الیزابت تیلور، کاترین دنوو، دایان کیتون، راکوئل ولش، فی داناوی، آن مارگر، مریل استریپ، آنجلینا جولی، شارون استون و... در خاطره جمعی ما ثبت شد. صدای شهلا ناظریان بود که زنان نقش اول فیلم‌های خاطره‌انگیزی نظیر ربه‌کا، شاهین مالت، درخت اعدام، باراباس، ال سید، مردی برای تمام فصول، پدرخوانده دو، بی‌خوابی، ممنتو و مسیر سبز و... را برای ما دوست‌داشتنی کرد. حالا او در میان ما نیست و به گفته دخترش مهسا قرار است پیکر این هنرمند چهارشنبه ۷ اردیبهشت ساعت ۱۰ در قطعه هنرمندان تشییع شود. شهلا ناظریان یکی از زنان عصر طلایی دوبله است. در اواخر سال ۱۳۴۱ او دختری نوجوان بود که هنوز دبیرستانش پایان نیافته بود؛ اما به تشویق مادر سعی کرد وارد این حرفه شود. او با کمک عمویش ایرج ناظریان در این راه قدم برداشت. او در ابتدا با نقش‌های کوتاه زیر نظر عطاءالله کاملی، سعید شرافت و محمدعلی زرندی گویندگی را آغاز کرد و سپس به پیشنهاد روبیک در استودیو دماوند به مدت پنج سال حضور فعال‌تری داشت؛ اما خیلی زود موفق شد صدای بازیگران سرشناس را دوبله کند؛ از فیلم‌های هالیوودی تا فیلم‌های بالیوودی، از کارتون‌ها و سریال‌های مهم مثل فوتبالیست‌ها تا سریال‌های از سرزمین شمالی و دور از خانه. کمتر فیلمی بود که صدای او بر لب‌های یکی از شخصیت‌هایش ننشسته باشد. همچنین به جای برخی از بازیگران ایرانی نیز سخن گفت و صدای پوری بنایی، مرجان، شورانگیز، کتایون، گوگوش، ژاله کریمی، پروانه معصومی، سپیده، افسانه بایگان و... بود. در سال ۱۳۶۰ ازدواج کرد با حسین عرفانی مردی از تبار دوبله، که او نیز در کارش موفق بود. این همراهی ۳۷ساله، سبب شد در فعالیت‌های‌شان استمرار بیشتری داشته باشند. آنها یک زوج هنری در دوبله بودند مانند خسرو خسروشاهی و خانم کاتبی، مانند جلال مقامی و مرحوم رفعت هاشم‌پور، مانند علیرضا شایگان و مریم نوری درخشان، مانند قای باشکندی و همسرش رزیتا یاراحمدی. هرچند «حسین عرفانی» دوبلور پیشکسوت عرصه تلویزیون و سینما در ۲۱ شهریور ۹۷ در ۷۶ سالگی با بیماری سرطان ریه درگذشت؛ اما زوج عرفانی و ناظریان ۳۷ سال باهم در فیلم‌ها و سریال‌های مختلف همکاری داشتند. آنان در فیلم‌ها و سریال‌های متعددی بازی کردند؛ یکی از فعالیت‌های غیردوبله آنها اجرای مسابقه تلویزیونی «تلاش» بود. تئاتر «ازدواج غیابی» یکی دیگر از فعالیت‌های مشترک آنها بود. این تنها بخش فعالیت ناظریان به‌عنوان یک دوبلور نبود. او پس از مدتی مدیریت دوبلاژ حداقل ۶۰، ۷۰ فیلم را به‌عهده داشت و به‌عنوان مدیر دوبلاژ باید جملات متن ترجمه‌شده را به اندازه لب و دهان هنرپیشه فیلم، کوتاه یا بلند بکند که به‌اصطلاح به آن سینک کند و بعد در محیط دوبلاژ باید حدود ۲۰، ۳۰ نفر را مدیریت کنند. او در مقام مدیر دوبلاژی تمام تلاشش را می‌کرد که همه کار به صورت عالی انجام شود و می‌گوید: «من دوست دارم تمام کارهایم از عالی‌ترین نمودار برخوردار باشد». او در «صبح جمعه با شما» هم خوش درخشید و بسیار در خاطره و ذهن بسیاری از مردم ماند. شهلا ناظریان در یکی از آخرین گفت‌وگوهایش با یکی از سایت‌های دوبله درباره دیگر فعالیت‌هایش از بازیگری در تئاتر و سریال و فیلم می‌گوید: «در فیلم سینمایی «پر پرواز» بازی کردم. با همسرم در سریال هم بازی کرده‌ایم که معروف‌ترین آن سریال «این خانه دور است» بود. چند بار هم با هم فیلم سینمایی بازی کرده‌ایم. در فیلم‌های «خوش‌خیال» و «شمارش معکوس». تئاتر هم بازی کرده‌ام، یک تئاتر با آقای نوذری داشتیم به اسم «توی این خونه چه خبره؟» که برای اولین بار ۹ ماه روی صحنه بسیار موفق بود که در آن آقای هرندی، جاویدنیا، من، عرفانی و آقای نوذری بازی کردیم». یاد و نامش ماندگار.

## هیچ دلجویی‌ای از خانم ناظریان نشد

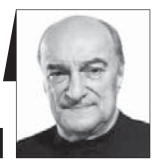

خسرو خسروشاهی

متأسفم که خانم شهلا ناظریان را از دست دادیم. البته چند سال پیش خانم ناظریان سکته کردند و دچار لکنت شدند و حتی دیگر مدیر دوبلاژی هم نمی‌کردند. البته می‌توانستند به کار مدیریت دوبلاژ مشغول باشند، چون نیازی نبود پشت میکروفن بنشینند و حرف بزنند. اما بسیار مظلومانه روی صندلی چرخ‌دار در خانه ماندند. روحشان که سال‌ها مرده بود و در نهایت جسمشان این کره خاکی را ترک کرد. در سال‌های بیماری خانم ناظریان هیچ اعتنایی به سابقه درخشان او نشد و دلجویی از او صورت نگرفت. خانم‌ها ناظریان و کاظمی ستاره‌های دوبله بودند و هر دو بار سفر را بستند و در۱۰، ۱۲ سال اخیر تنها تعداد محدودی شاید یک یا دو خانم به هنر دوبله اضافه شدند که صدای تاثیرگذاری دارند. اما باید بگویم که به نظر من دوبله کاری بی‌در و پیکر است و متأسفم باید بگویم کسانی که باید متولی این کار باشند و گوشه‌چشمی به این هنر داشته باشند، پشت آن را خالی کردند. هنر دوبله به یقین کاری فرهنگی است و بیش از هر هنر دیگری در معرض دید است. حتی ممکن است فردی سال‌ها تئاتر نرود اما وقتی تلویزیون را روشن می‌کند، فیلم دوبله‌شده می‌بیند. اما سال‌هاست مخاطب با فیلم‌هایی روبه‌رو می‌شود که اصلا مشخص نیست مترجم و مدیر دوبلاژ آن چه کسی است. با این شرایط به نظرم دوبله کاری ازدست‌رفته است و فکر می‌کنم هرکدام از قدیمی‌ها که از این دنیا می‌روند، به آرامش می‌رسند، چراکه دیگر شاهد افول و نابودی این کار به دست یک مشت دلال و بی‌سواد نیستند. متأسفانه چند سالی است که شاهد اتفاقات دردناکی در هنر دوبله هستیم. تکلیف تلویزیون که مشخص است و ما کاری به آن نداریم اما زمانی این هنر و خروجی کارها برای عده‌ای مهم بود. در حال حاضر می‌بینیم که فیلمی هشت جا دوبله می‌شود و وقتی حساب و کتاب می‌کنید و لیست گوینده‌ها را کنار هم می‌گذارید، می‌بینید یک فیلم در هشت جا دوبله شده، یک جا با ۳۷ و جای دیگر با هشت و یک جا با ۱۳ گوینده دوبله شده است. فساد سراسر این کار را گرفته و جز فساد هیچ‌چیز نیست. جوان‌هایی وارد این حرفه شده‌اند که فیلمی ۳۰۰ تومان می‌گیرد و در ماه دو تا فیلم هم به آنها نمی‌رسد و آن‌قدر استودیوهای آشپزخانه‌ای ایجاد شده که در آن به زور میز و دو صندلی جا می‌شود. اما با همین شرایط فیلم دوبله می‌کنند و در تمام دوران کرونا هم مشغول کار بودند و کسی هم نیست که جلوی آنها را بگیرد. زمانی وقتی فیلمی برای گرفتن پروانه به وزارت ارشاد می‌رفت، ذکر نام مترجم، مدیر دوبلاژ، اسم استودیو، تاریخ دوبله و... الزامی بود و کوچک‌ترین تخطی باعث توقیف فیلم می‌شد یا اگر کوچک‌ترین خطایی به‌لحاظ دوبله در فیلم دیده می‌شد، وزارت ارشاد فیلم را پس می‌فرستاد. اما الان ماهانه ۳۰۰، ۴۰۰ فیلم هنگ‌کنگی دوبله می‌شود و چشممان به فیلم‌های بنگلادشی هم روشن شده و از کشورهایی فیلم دوبله می‌شود که گاهی با خودم فکر می‌کنم چه کسی اینها را نگاه می‌کند؟ متأسفانه رفتار خوبی با پیشکسوتان این حرفه نمی‌شود و به همین ترتیب با جوان‌ترها و به‌راحتی حق آدم‌ها خورده می‌شود و نمی‌توان حق‌خواهی کرد. به جرئت می‌توانم بگویم که دوبله عاقبت ندارد و من چند سالی است که دیگر کار نمی‌کنم مگر در موارد معدودی شاید سالی دو فیلم.

**تحلیل**

## خشونت شهری و زوال رواداری

قادر باستانی
پژوهشگر ارتباطات اجتماعی

خشونت بیداد می‌کند. در تهران برخی راننده‌ها، چوب‌دستی یا وسیله تهاجمی دیگری را در کنار صندلی خود می‌گذارند. رُشد فزاینده خشونت‌های شهری، چشم آنها را ترسانده که یک موقع اگر دعوا شد، دست خالی نباشند. بر اساس آمارهای پزشکی قانونی کشور، روزانه به طور میانگین هزارو ۶۰۰ شهروند به دلیل نزاع به پزشکی قانونی مراجعه می‌کنند و تشکیل پرونده می‌دهند که شهر تهران بالاترین آمار را دارد؛ یعنی هر ساعت حدود ۶۶ نفر با هم درگیر می‌شوند، البته درگیری‌ای که با ضرب و جرح همراه است. در سالی که گذشت، در پایتخت، حدود ۱۰۰ هزار نفر به دلیل آسیب‌های ناشی از نزاع به مراکز پزشکی قانونی مراجعه کرده‌اند که در مقایسه با سال قبل، باز افزایش یافته است. آمارهای رسمی نشان می‌دهد در ۱۰ سال، بیش از ۱۱ هزار نفر در درگیری با سلاح سرد کشته شده‌اند.

چرا مردم کم‌حوصله شده‌اند؟ برای چه درگیری‌های خشن بر سر مسائل کم‌اهمیت، مدام بیشتر می‌شود؟ به چه دلیل دامنه استفاده از سلاح سرد در نزاع‌های خیابانی، نگران‌کننده شده است؟ اثرات اقتصادی تحریم‌ها و مشکلات دردناک معیشتی مردم، چقدر در تنگ‌خُلقی ایرانیان نقش داشته است؟

جامعه‌شناسان باید خشونت شهری را به عنوان یک پدیده اجتماعی بررسی کنند و به قانون‌گذاران و مجریان قانون، راهکار نشان دهند. جای نگرانی است، هر سال نسبت به قبل مردم کم‌حوصله‌تر و تُندخوتر می‌شوند. نسل جدید هم که جای خود دارد، همه هنجارهای جامعه را به چالش می‌کشد و رگ گردن را به جای منطق، در بحث و جدل ترجیح می‌دهد.

نباید چنین می‌شد و انتظار طبیعی این بود، نسلی که بخش بزرگی از آموزه‌های ابتدایی، راهنمایی و متوسطه آن تعلیمات اخلاقی و دینی بوده و رسانه‌ها آن همه داد اخلاقیات می‌زنند، نسل فکور و فرهیخته‌ای باشد؛ اما چرا چنین شده است؟ چرا اختلاف بین نسلی، به معضلی برای خانواده‌ها تبدیل شده است؟ کجای کار می‌لنگد؟ چه باید کرد؟ آیا ندیدن و از کنار آن عبورکردن چاره کار است؟

بخش اقتصادی و تأمین حداقل رفاهیات جامعه، همان‌قدر اهمیت دارد که بخش آموزش عملی مهارت‌های زندگی مانند مهارت کنترل خشم به خانواده‌ها حائز اهمیت است. در شهرهای بزرگ به جهت کنار هم قرارگرفتن افراد با فرهنگ‌ها و خاستگاه‌های مختلف، کنترل اجتماعی ضعیف شده و خشونت افزایش یافته است.

برای بهبود وضعیت، رسانه‌ها مخصوصا رسانه ملی نقش ممتازی دارند. این رسانه مهم و تأثیرگذار می‌تواند با کم‌کردن از برنامه‌های پروپاگاندا و تلطیف ارتباط با مردم، برنامه‌هایی را در قالب فیلم و سریال بسازد و مهارت‌های زندگی را آموزش دهد. مهارت‌های زندگی، توانایی‌هایی هستند که با تمرین مداوم پرورش می‌یابند و شخص را برای روبه‌روشدن با مسائل روزانه زندگی، افزایش توانایی‌های روانی، اجتماعی و بهداشتی آماده می‌کنند.

«مهارت‌های زندگی»، شامل توانایی تصمیم‌گیری، توانایی حل مسئله، توانایی تفکر خلاق، توانایی تفکر نقادانه، توانایی برقراری ارتباط مؤثر با دیگران، توانایی برقراری روابط بین فردی سازگارانه، توانایی آگاهی از خود، توانایی همدلی با دیگران، توانایی رویارویی با هیجان‌ها (غم، خشم، شادی) و توانایی رویارویی با استرس‌هاست که با وجود هیاهوی بسیار، فعلا جای چندانی در برنامه‌های درسی و رسانه‌ای ندارد.

مردم ایران در طول تاریخ به رواداری و حوصله و ملت شعر و غزل و افسانه‌های عاشقانه شهره بوده‌اند، پس روا نیست که بگذاریم، جامعه شریعت‌مدار و اخلاقی ایران، به نحو دیگری شهرت پیدا کند. اساس کار هم خانواده‌ها هستند که باید احساس مسئولیت کنند و به تربیت کودک در نظام آموزشی و فضای رسانه‌ای بسنده نکنند. مهربانی، صداقت و روراستی، گوهرهای گمشده امروز جامعه ما هستند. با هم مهربانی کنیم. به دور از هر تعلقی، به همدیگر عشق بورزیم و دوست بداریم.

محبت را تبلیغ کنیم. از یاد نبریم بعثت پیامبر عظیم‌الشأن ما برای مکارم اخلاقی بوده، پس نفرت و کینه‌ورزی و عناد را با مهربانی عوض کنیم. البته راهکار اساسی همان است که جامعه‌شناسان مستقل، موضوع را کالبدشکافی کنند و راهکار نشان بدهند. آمارهای پزشکی قانونی، زیبنده جامعه اسلامی ما نیست.

**مهاجرت**

# نابودی یک رؤیا

گاردین گزارشی از وضعیت پناهنده‌های انگلیسی که حالا ناگزیرند روانه «رواندا» و چند کشور آفریقایی بشوند منتشر کرده است. در این گزارش با چند رواندایی که پس از نسل‌کشی، توانسته‌اند جان سالم به در ببرند گفت‌وگو شده است. ساسا بوگاری از آنها می‌گوید: «ضرب‌المثلی وجود دارد که همه ما یک پدر داریم. میهمان‌نوازی بخشی از این رسم است، بازتابی طبیعی از زندگی مشترک و نه یک اجبار. در کلبه‌ای که پس از تبعید ناگزیر شدیم زندگی کنیم، مادرم بلافاصله دست به کار شد تا برای میهمانانی که ممکن است به آنجا بیایند، دو حصیر ببافد. پدرم نیز هم‌زمان با بانگ خروس، قبل از طلوع فجر از خواب بیدار می‌شد و در جست‌وجوی زمین حاصلخیزتر برای رشد محصول بعدی به ساوانا می‌رفت. در حالی که می‌دانست وقتی خورشید پشت تپه‌ها غروب می‌کند، زنی در جایی امکان خوشامدگویی برای مسافر در حال گذر را آماده کرده است».

همان‌طور که رواندا دوباره از خاکستر نسل‌کشی علیه توتسی‌ها برمی‌خیزد، بسیاری از کسانی که اکنون کشور را اداره می‌کنند، مانند نویسنده این مطلب، تبعید را تجربه کرده‌اند. تقریبا در سراسر جهان می‌توان پناهندگان رواندایی را دید. پس چگونه می‌توان همه کسانی را که به همان اندازه رنج می‌برند نادیده گرفت؟ به نظر می‌رسد که طبیعت به سراغ کسانی می‌رود که اکنون در شرایط مشابه هستند. آیا رواندا با پذیرش پناه‌جویانی که امیدوارانه به بریتانیا رسیده‌اند، به دنبال نوعی غرامت است؟ آیا رواندا با میزبانی و نجات دیگران از تبعید به دنبال اثبات این است که تبعید خودش تمام شده است؟ آیا استقبال از رانده‌شدگان به التیام زخم‌های مردم این کشور کمک می‌کند؟

رواندا تاکنون ۱۳۰ هزار پناه‌جو را در خود جای داده است که عمدتا از کشورهای همسایه - جمهوری دموکراتیک کنگو و بوروندی - و همچنین مهاجران لیبیایی و حتی دانش‌آموزان یک مدرسه متوسطه دخترانه در افغانستان هستند. این کشور همچنین در زمینه همکاری‌های بین‌المللی تحت حمایت سازمان ملل قرار دارد و نهادهای بین‌المللی ارتش خود را که به دلیل کارآمدی و نظم و انضباط مشهور هستند، فراخوانده‌اند تا در دارفور، جمهوری آفریقای مرکزی و موزامبیک خدمت کنند. اما حتی همین سازمان‌ها در مورد طرحی که توسط بریتانیا و رواندا طراحی شده است، تردید دارند. وینسنت بیروتا، وزیر امور خارجه و همکاری بین‌المللی رواندا این نکته را یادآوری کرده است که «باید برای تسکین رنج دیگری تلاش کنیم» شاید هم باید این اعلام آمادگی را حرکتی برای تغییر چهره کشور «رواندا» و آن تصور همیشگی فقر و نداری دانست. انگار می‌توانند سهم خود را برای کمک به مهاجران ایفا کنند و حتی به یکی از مرفه‌ترین کشورهای جهان کمک کنند. بر اساس طنز عجیب تاریخ، رواندا در ماه ژوئن میزبان نشست سران کشورهای مشترک‌المنافع خواهد بود که یادگاری از یک امپراتوری منقرض‌شده است. نویسنده این مطلب گاردین هم نویسنده مشهوری است (خالق دو رمان بانوی ما از نیل و زن پابرهنه) و هم یک مددکار اجتماعی، او در فرانسه و در ساحل نرماندی زندگی می‌کند. او اخیرا با مهاجرانی که به سختی توانسته‌اند زنده به سواحل برسند دیدار داشته است. یکی از دانشجویان آفریقایی گفته است من قطعا به جای کشورم سودان، رواندا را انتخاب می‌کنم. ولی مهاجران افغان معتقدند این انتخاب یک «تله» است و طرح بریتانیا «در تضاد با حق پناهندگی» است. پناه‌جو کسی است که یک زندگی را رها می‌کند و تصمیم می‌گیرد برای شروع یک زندگی جدید به کشور دیگری برود. اکنون آنها را به کشور دیگری -که نمی‌خواهند در آن زندگی کنند- تبعید خواهند کرد. ایده پناهندگی این است که به دنبال مکانی امن بروید، هرچند رواندا اکنون روزهای امنی را تجربه می‌کند، اما جایی برای تحقق رؤیاهای مهاجران نیست.